

کارگران  
جهان  
متحد  
شوید!

# کارگری خپه ۲۲

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان

سپتامبر ۲۰۰۸

شماره بیست دوم

ماهنامه سیاسی - خبری

## رویاری امریکا و ناتو با روسیه

بصیر زیار  
صفحه ۵

## با سیما و هویت خود ظاهر شده و دلبری کنید!

فهم آزاد

صفحه ۳

## مصالحه رسمی دولت پاکستان با طالبان

بصیر زیار

مصالحه اخیر دولت پاکستان با طالبان "پاکستانی"، دولت اسلامی و پوشالی افغانستان را نگران نموده است. اعتراض دولت پوشالی نه بر نفس مصالحه با مرتجعین طالب، مسئله ای که از دوسال بدینسو به یکی از اساسی ترین سیاستهای دولت تبدیل شده است، بلکه بر پیشی گرفتن پاکستان در این سیاست و ترس از گسترش ناآرمیهای بیشتر و حفظ موجودیت خود در شکل و شمائل کزونی است. درین شکی نیست که در اثر آتش بس طالبان پاکستانی با دولت اسلام آباد اولاً جناحهای افغانی و پاکستانی طالب از همسوئی بیشتر برخوردار میگرددند و ثانیاً طالبان فرصت مییابند تا نبرد شان را بر علیه دولت و حامیان آن در افغانستان شدت ببخشند.

## مختصری از تاریخچه جنبش های کارگری

پ. صباح

صفحه ۷



## این هم از برکات دیگر نظام سرمایه در افغانستان

ح. بریالی

صفحه ۱۰

اعلامیه

## کوچیهاباید اسکان یابند!

صفحه ۱۱

هدف دولت پاکستان از سازش با طالبان تنها از سر منافع و امنیت ملی آنکشور نیست بلکه پاکستان با انعقاد آتش بس و مصالحه با طالبان یکبار دیگر استراتژی سیاسی منطقوی خود، بویژه در قبال افغانستان را، بطور فعالانه دنبال مینماید. استراتژی که در یک سال اخیر در نتیجه شکلگیری طالبان پاکستانی و درگیری آن با دولت آنکشور و فشارهای بین المللی در وضعیت دشوار و متناقض قرار داشت.

آزادی، برابری، حکومت کارگری

## مصالحه رسمی دولت پاکستان با طالبان

هدف اصلی پاکستان پس از حمله ی نظام آمریکا و متحدین تحت رهبری آن به افغانستان و سرنگونی رژیم فاشیستی طالبان دایما سهیم ساختن طالبان در قدرت بوده است، هدفی که دولت پاکستان در طول شش سال اخیر برای دستیابی به آن به شیوه های متفاوت تلاش ورزیده است.

پاکستان ابتدا با سازماندهی مجدد و حمایت مالی و تسلیحاتی از طالبان، آنها را به اپوزیسیون فعال نظامی ارتقا داد و پس از آن کوشید تا دولت افغانستان و نیروهای حامی آن را به مصالحه و کنار آمدن با طالبان ترغیب نموده و برقراری صلح را در کشور بدون اشتراک طالبان در قدرت ناممکن بنمایاند.

افزایش قدرت و نفوذ اسلامیهتها در دولت و ناتوانی رژیم در برآورده ساختن ابتدائی ترین نیازها و مطالبات مردم، هم رژیم دست نشانده و هم حامیان آن را مجبور با باز نمودن باب گفتگو و مصالحه با طالبان نمود. مصالحه با طالبان در دو سال اخیر به یکی از مهمترین سیاست و دلمشغولی های دولت کابل تبدیل شده است.



همایش چند صد نفری در زمینه تسریع پروسه صلح دولت با جنایتکاران طالب و حزب اسلامی گلبدین که اخیرا در شهر کابل برگزار گردید و جناحهای از رژیم در دایر نمودن آن نقش اساسی داشتند، نمونه بارز در اولویت قرار گرفتن این روند است. تردیدی نیست که یکی از پیامدهای مستقیم این مصالحه افزایش فشار درونی و بیرونی بر دولت پوشالی و دست نشانده در کابل خواهد بود و طالبان در هر گونه مذاکره ای فرصت خواهند یافت تا از موضع قدرتمندتری وارد مذاکره گردیده و خواهان سهم بیشتری از قدرت گردند. دولت اسلامی و فاسد موجود که بجای مبارزه،

سیاست سازش و تبنانی با طالبان را برگزیده است، با ادامه این سیاست با گذشت هر روز در موضع ضعیفتری در برابر طالبان قرار میگیرد که در ادامه آن دولت نقش خود را حتی بمثابه ای یکطرف مذاکره از دست خواهد داد.

سیاست ارتجاعی کرزی، ناسیونالیستهای افغان ملت و اسلامیهتها در دولت راه را برای بازگشت جناحهای تندرو اسلامی نظیر طالبان و حزب ادمکشان اسلامی در قدرت هموار میکند. تحولات چند سال اخیر پیشروی اسلامیهتها و شوونیستها را چه در اپوزیسیون و چه در پوزیسیون بروشنی نشان میدهد.

اما در مقابل جناح باصطلاح مترقی و آزادخواه جامعه که در شکل احزاب و سازمانهای خورد و کوچک و جامعه مدنی گرد آمده اند، بجای مقابله و تشدید مبارزه با این روند یا به نظاره گر اوضاع تبدیل شده اند و یا از فرط بیچاره گی با دفاع از مصالحه با طالبان و حزب اسلامی جهت دستیابی به صلح، در خدمت ارتجاع اسلامی قرار گرفته اند.

حضور جامعه مدنی افغانستان در همایش اخیر کابل که به ابتکار اسلامیهتها برگزار گردید، و در آن از دولت خواسته شد که با طالبان و حزب اسلامی به مصالحه دست یابد، عمق ابتذال جامعه مدنی و لیبرالهای افغانی را برملا میسازد.

لیبرالهای افغانستان در طول تاریخ این کشور از در سازش و تبنانی با ارتجاع اسلامی و قومی وارد شده اند. منطق حاکم بر لیبرالها و دموکراتهای افغانستان دمساز شدن با وضعیت جاری است و از آنجائیکه در شرایط موجود اسلامیهتها و ناسیونالیستهای قومی در قدرت اند، سازش و تبنانی با آنان را یگانه راه ممکن و محتمل میدانند. اما این آقایان فراموش میکنند که بازگشت طالبان و حزب اسلامی در صحنه پیامد جز برچیدن بساط جامعه مدنی و آزادیها نیم بند فعلی نخواهد داشت. صلح طلبی مجرد و بدون توجه به عواقب سیاسی آن یک حرکت ارتجاعی است، در عین حال که میدانیم بازگشت و تقویت فاشیستهای مذهبی در ارگانهای قدرت به هیچوجه به نفع صلح نیست و جامعه افغانستان را یکبار دیگر به پرتگاه جنگ داخلی خواهد کشانید.

مسئله ای مهم درین رابطه اینست که آیا تبنانی و موافقت اخیر دولت پاکستان با طالبان راه را برای سهیم شدن آنان در قدرت سیاسی افغانستان هموار خواهد کرد؟ گرچه این توافقنامه هنوز در بوته آزمایش قرار نگرفته است و احتمال موفقیت آن هنوز تضمین نیست، اما در صورت موفقیت آن باز هم

نمیوان به این پرسش پاسخ مثبت داد. قدر مسلم اینست که در نتیجه این تبنانی طالبان از توان و قدرت بیشتری برخوردار میگردند و بالطبع خواهان سهم بیشتری از قدرت و مهمتر از همه به امر خروج فوری و بلاقید و شرط نیروهای ناتو و امریکا پافشاری خواهند کرد.

پافشاری طالبان به این خواست که با منافع استراتژیک منطقوی پاکستان همخوانی دارد، روند مذاکره و توافق با دولت و حامیان آنرا به بن بست خواهد کشانید. هرگونه توافق طالبان و حزب اسلامی با دولت با حضور و موجودیت نیروهای امریکا و ناتو در عمل بمعنی نابودی و شکست سیاسی آنهاست. ایندو گروه نامبرده که خواهان برقراری یک نظام خالص اسلامی اند که در آن جایی برای جریانهای دیگر نیست، نمیتوانند در مجاورت و اتکای نیروهای امریکائی و متحدین تحت رهبری آن به اهداف خود دست یابند و بنابراین تن دادن به چنین توافق عملا در حکم خودکشی سیاسی آنهاست. خروج بلادرنگ و بدون قید و شرط نیروهای امپریالیستی که در نتیجه شکست قطعی آنان متصور است، از عهده و توان باندهای آدمکش طالب و هم مسلمان آن خارج است.



طالبان و حزب اسلامی که قدرت و نیروی مادی و معنوی آنان بر جهالت مذهبی، عقبگرایی، لومپنیسم و تولید و قاچاق مواد مخدر بنا یافته است، شانس پیروزی بر ولی نعمتان و صاحبان دیروزی خود را ندارند. حضور و فعالیت مرتجعین اسلامیهتها در صحنه نه فقط در خروج نیروهای امپریالیستی کمک نمیکند که برعکس در خدمت سیاست نظامیگری و امپریالیستی آنان قرار دارد. رفع بن بست مذاکره و مصالحه دولت با طالبان نه در تقویت سیاسی و نظامی این گروه بلکه با تضعیف آن محتملتر بنظر میرسد.

رجزخوانیهای اخیر آقای کرزی در حمله به افراد و مراکز طالبان در پاکستان که در بازگشت از کنفرانس پاریس و پس از حمله هوایی امریکا بر پسته مرزی پاکستان صورت پذیرفت، هراس از تقویت طالبان و تشدید راه حل نظامی درین مقطع است. ادامه در صفحه ۶

# با سیما و هویت خود ظاهر شده و دلبری کنید!

تهیه و انتشار فیلم فتنه و همچنین تجدید چاپ کاریکاتورهای محمد پیامبر اسلام بهانه ای شد تا یکبار دیگر نیروهای راست و ارتجاعی از جمله اسلام سیاسی در سراسر دنیا شمشر بدست و سینه زنان عربده بکشند و فتوای جهاد علیه بشریت آزادیخواه را صادر کنند. اینبار اما ارتجاع اسلامی در سطوح و اشکال متنوع، آنهم تحت عنوان حرمت به مردم مسلمان، از همدلی و همراهی ارتجاع امپریالیستی از یکجانب و هموائی "چپ" پوپولیست، شرقی و "ضدامپریالیست" از جانب دیگر برخوردار بود. در افغانستان اما ارتجاع اسلامی چه در هیکل و شمایل هیئت حاکمه و چه در قد و قیافه اپوزیسیون سهم اش در اعلام جهاد علیه نقد مذهب و آزادی بیان و سکولاریسم را با براه انداختن تحسن و به پا کردن چادر در پارک زرنگار شهر کابل بنمایش گذاشت.

اسلام سیاسی در همکاری و همراهی چهره هائی از چپ خلقی خواست با براه انداختن این نمایش مضحك مظلوم نمائی کند. چپ مفلوک که گویا به نیابت از مردم و روشنفکران افغانستان، مخصوصاً شهروندان شهر کابل، در این سناریو و مضحکه سهم گرفته بود و در عمل عمده چهره مالیخولیا و مفلوکتر از خودش شده بود، در سیمای سخنگوی کمپین "اعاده حرمت مردم مسلمان" خواست تا به جهانیان اعلام بدارد که "به آنها و ارزشهای دینی شان بی حرمتی شده است". این حضرات با ادعای کاذب نمایندگی مردم و "احساسات جریحه دار شده شان" در ضمن خرسواری دادن مجانی به اسلام سیاسی، فقر فهم و عدم درک و درایت خودشان را به جامعه برملا ساختند. در حالی که اسلام سیاسی و ارتجاع حاکم در جهت تحکیم موقعیت و مواضع اش از این ماجرا کسب امتیاز نموده و سود سیاسی برد.

بازدید نماینده گان سیاسی کشورهای غربی و اراکین سازمان ملل از محل تحسن قرار بود تا همین "نمایندگی" ارتجاع اسلامی و "روشنفکران" آستان بوس و پاسدار ارزشهای مذهبی از مردم را تأیید کند. نماینده سازمان ملل در کابل تا آنجا پیش رفت که پای بیانیه و تقاضا نامه مجلس نمایندگان افغانستان، این

مجمع از سیاه ترین و ارتجاعی ترین نیروها، تحت عنوان "احترام به عقائد مسلمانان" صحنه بگذارد و به بهانه محکوم کردن فیلم فتنه و کاریکاتورهای محمد، بر قدرت و نفوذ اسلام سیاسی در وجود وحوشی چون سیاف، ربانی، خلیلی و ملا عمر مهر تأیید مجدد بزند. چنانچه شاهد بودیم در همین بحبوحه سازمان ملل قطعنامه ای مبنی بر لزوم "احترام به عقاید مذهبی" که از جانب نماینده پاکستان در این سازمان پیشنهاد شده بود را نیز به رأی گذاشت. نخست وزیر هالند، پان کی مون دبیرکل سازمان ملل و سائر رهبران و سران کشورهای اروپائی هر کدام بنوبه در ممنوعیت نقد دین به بهانه حرمت نهادن به معتقدین به آن، مدیحه سرائی کردند. به اسلام سیاسی و فعالین آن پیام و پیغام فرستاده شد که این جنگ، جنگ اسلام و مسیحیت نیست و اسلام دین "صلح و آشتی" است.

برای جنبش ما اما این مساله از روز اول روشن بود و آنرا بصورت شفاف رو به جامعه و مردم هم بیان داشته ایم که این جنگ و تقابل نه بر سر اسلام و تروریسم است و نه هم بر سر آزادی بیان و عقیده کسی. این جنگی بر سر قدرت و تعریف و باز تعریف استراتژیها و منافع استراتژیک کشورهای سرمایه داری در رأس امریکا و متحدین اش در منطقه است. اسلام سیاسی خود محصول بلافصل استراتژی دول غربی در دوران جنگ سرد بود.



اسلام سیاسی بعنوان کمر بند سبز در تقابل با بلوک امپریالیستی رقیب از جمله آن ابزار کارائی بود که در نهایت آن جدال را بنفع غرب بسرانجام رسانید. نزاع و جنگ کنونی این دو قطب تروریستی نیز علیرغم رجز خوانی های هواداران و پادوان شان نه بر سر رهائی زنان است، همگونه که در افغانستان و عراق شاهدیم، نه هم بر سر دمکراسی، استقلال و حرمت انسان. هر دو قطب این جنگ، کارنامه ی جز توحش و بربریت نداشته و ندارند، هردو به یکسان جنایتکار و تروریستند.

بنأ پاسبانان و حامیان اسلام در قد و قیافه های ریز و درشت فراموش کرده اند که اسلام سیاسی در اشکال متنوع آن نه محصول بلافصل عقاید مذهبی مردم منتسب به اسلام، بلکه پروژه دولتها و نیروها و از همه مهمتر دول غربی است. امروز هم پس از پایان جنگ سرد دو قطب امپریالیستی و در افغانستان پس از سه دهه جنایت و بربریت نمایندگان این دو قطب و ایلغار لجام گسخته ارتجاع اسلامی-قومی و بقدرت رسیدن و سرانجام سرنگونی امارت اسلامی طالبان که خود محصول پروژه کشورهای سرمایه داری در رأس امریکا بود، اسلام سیاسی در رکاب نیروهای اشغالگر البته اینبار بعنوان سپاه "دمکراتیزاسیون" جامعه افغانستان در رأس قدرت حاکمه جلوه رانده شد و دوباره بر زندگی و سرنوشت مردم حاکم گردید.

روشنفکران اسلام پناه و مهجور بخاطر "هتک حرمت" شدن مردم مسلمان و باورهای شان شیدانه اشک تمساح ریخته و با دمسازی با ارتجاعی ترین نیروها، پیکت سیاسی راه انداختند. این آقایون اما به سیاق گذشته فراموش کرده و می کنند که یاران اسلامی شان همین اکنون با در اختیار داشتن همه ی مراجع قدرت و بکمک و مدد مستقیم و مخلصانه اربابان شان نتنها زبان دگراندیشان را میبزند و قلمهای شان را می شکنند بلکه در عمل سیاسی و باورهای های ایدئولوژیک شان به انسان و انسانیت هتک حرمت کرده و می کنند. نیروهائی که از برکت حمایت ارباب از یکجانب و بی افقی نیروهای مدعی دمکراسی و سکولاریسم از جانب دیگر، علیرغم نفرت برحق مردم از آنها، به مقدرات مردم حاکم شده اند و گام بگام در پی اسلامیزه کردن هرچه بیشتر جامعه هستند. هر روز که می گذرد مردم شاهد مداخله و تشبث گسترده این نیروهای ارتجاعی و جنایتکار، البته با تأیید ضمنی اربابان شان، به همه عرصه ها و شئون زندگی شان هستند.

و از موضع و جایگاه مستحکم خط و نشان می کشند و فتوا صادر می کنند. شادی و لذت را گناه می شمارند، دگراندیشان و جوانان را بجرم پخش و مطالعه کتاب و مقاله به زندان می اندازند. زنان را سنگسار می کنند، چون مواشی بفروش میرسانند و یا در بدل سگ معاوضه می کنند. به رسانه های جمعی اعلام جهاد می کنند تا مبدا مبشر مدنیت، شادی و لذت باشند. از ثروت و قدرت بی حد و حصری برخوردار اند در حالی که اکثریت مردم قدرت خرید حتی يك وعده غذای کافی برای کودکان گرسنه شان را هم ندارند.

شورای علما جمهوری اسلامی افغانستان،  
مجلس سنا و چهره های

# با سیما و هویت خود ظاهر شده و دلبری کنید!

شاخص اسلام سیاسی در چنین فضائی از منبر مساجد و تکایا و تربیون پارلمان به نیروهای سکولار و آزادیخواه اعلام جنگ سر میدهند و ارباب زاده مسند نشین ریاست جمهوری، کززی، سر از آخور برداشته و اراجیف ارائه شده آنان را با چاشنی اخلاقیات و سنت های عشیره نشخوار می کند. پارلمان همین رژیم پوشالی و ارتجاعی بنازگی مسوده قانونی را بتصویب رسانید که در آن اپارتاید جنسی اسلامی دوران امارت اسلامی طالبان دوباره رسمیت می یابد. در چنین اوضاع و احوالی چپ خلقی نتنها که پیکت و تحصن نمی کند بلکه بطور شرم آوری سکوت اختیار نموده است. این جماعت که تحت عنوان معنویت مسلط توده ها از هر خرافه و ارتجاعی در گذشته بدفاع برخاسته است، با آن سینه زنی گرم آغازین اش زیر پرچم اسلام سیاسی و این سکوت معنا دار کنونی نتنها بر همه ی این شدايد و ارتجاع صحنه می گذارد، بلکه بحق در نزد آزادیخواهان و نیروی های سکولار جامعه بعنوان شريك ارتجاع و سلطه خونبار آن بر حیات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مردم بشمار خواهد رفت.

قربانیان این جهاد اعلام شده علیه آزادی و سکولاریسم قبل از همه خود مردم منتسب به اسلام و از آنجمله مردم بینوا و ستمکش افغانستان است. در ابعاد کلی تداوم این وضع و همکاسه شدن ارتجاع در سطح جهان بضرر جنبش آزادیخواهی و سکولار است. چیزی که فهم و درکش با تاسف برای طیف وسیعی از "چپ" مفلوک، سرخورده و بی افق، سخت و دشوار است. البته این اولین بار نیست که اسلام سیاسی و حامیان شان در سطح جهان و افغانستان شلوغ کرده اند.

فیلم فتنه و کاریکاتورهای محمد زمینه و فرصت دیگری به این نیروهای ارتجاعی داد تا یکبار دیگر سر از سوراخ های شان بدر کرده و ابراز وجود سیاسی کنند. در همین فرصت نیروهای راست افراطی در کشورهای غربی نیز از این غایله استفاده ابزاری نموده و در جهت رسیدن به اهداف سیاسی و به چالش طلبیدن سیاستهای حاکم بر دولتهای متبوع شان؛ بر طبل نفرت نژادی و

انتیکی دمیدند. در این چند سال اخیر جریانات راسیستی و بیگانه ستیز از "تقابل" اسلامیسیم و دولتهای بورژوائی در جوامع خودی سود بسته و آتش بیار معرکه شده اند. نیروهای بغایت ارتجاعی که در تقابل با اسلام و در عین ادعای دفاع از سکولاریسم و دموکراسی از راست ترین و ضددمکرات ترین سیاستها و دولتهائی چون دولت دست راستی و مذهبی اسرائیل دفاع می نمایند. یکی از این چهره ها ویلدرز عضو یکی از احزاب پارلمانی هالند میباشد. خیرت ویلدرز که از طرفداران پروپاقرص دولت مذهبی اسرائیل است ضمن به تصویر کشیدن جنایات اسلامیسیمها و نشان دادن منشاء این جنایات در قران و منابع دیگر اسلامی در صدد است تا این نتیجه گیری را به افکار عمومی در غرب القا کند که منشاء همه ی این خشونت ها نه حکومت ها و نیروها و جنبشهای سیاسی، بلکه مردم منتسب به اسلام هستند.



دولتهای غربی با ممنوعیت نمایش فیلم فتنه و محکومیت تجدید چاپ کاریکاتورهای محمد در قبال اسلام سیاسی عقب نشینی نمود، این عقب نشینی اما نه بدلیل قدرت اسلامیسیم بلکه ناشی از محاسبات و معادلات پایه ای تر دیگری است که پرداختن به آنها در ظرفیت مقاله حاضر نیست.

تقلای کنونی اسلام سیاسی و عربده کشی های آزردهنده آن در سطح جهان نیز نه از موضع قدرت بل از سر ادامه حیات و بقای سیاسی است. آنچه که روشن است این نیرو آینده ئی در این جدال ندارد. ورشکستگی و پوسیدگی آن عیان تر از آن است که بتوان آن را در قیای زرین لاپوشانی کرد و از دید افکار مردم پنهان داشت. نفرت مردم از این هیولای هزار سر در خود کشورهای اسلام زده از جمله افغانستان و در نزد مردم و افکار عمومی در غرب بدان حد است که اسلام سیاسی و تروریسم حامل آن خلاف سالهای قبل جرئت دفاع از جهاد، شهادت، اعدام و سنگسار و قصاص و... تعبیه شده در متون اسلامی از آن میان قران را که در این فیلم گوشه های از آن بنمایش گذاشته شده است را

ندارد، بلکه چنانچه که شاهدیم چهره های رام شده ی از این جنبش برای توجیه بربریت و توحش همتایان مؤمن شان، فرامین قران و متون اسلامی را محصول تاریخی و شرایط خاص می دانند.

نه اسلام پناهی چپ خلقی و نه هم نقد راسیستی و اروپا محور جریاناتی بورژوائی در کشورهای غربی هیچکدام نتیجتاً پاسخ درست به جدال دو قطب تروریستی که هر کدام بنوعی مشروعیت اش را از حضور دیگری می گیرد، نیست. هر دو جناح هم بورژوازی و هم اسلام سیاسی از کل ماجرا استفاده ابزاری می کنند. یکی از این استفاده های ابزاری یکسان دیدن و تلقی کردن حکومتها و جنبشهای سیاسی اسلامی با مردم بطور کل است، چیزی که جریانات دست راستی در کمپ بورژوازی در جهت مشروعیت بخشیدن به سیاستهای راسیستی و الترافاشیستی شان در قبال پناهجویان و مهاجرین از آن استفاده لازم را نموده و می کنند. در عین حال که دولتهای و طبقات حاکمه در کشورهای غربی با استفاده ابزاری از این مساله سیاست مماشات با دولتها و جنبشهای ارتجاعی را در جهت تأمین منافع اقتصادی، سیاسی و استراتژیک شان تحت عنوان یاری و حمایت از "مسلمانان" توجیه می کنند.

به باور من موضع درست، اصولی و سوسیالیستی چیزی جز افشای ماهیت، اهداف و استراتژی هر دو قطب این جدال هم اسلام سیاسی و هم نیروهای بورژوا-امپریالیستی، نیست. سازمان ما از بدو فعالیت اش به این مهم در ظرفیت های معین پرداخته است. ما در حد توان تمام حرکات و تشبثات نیروهای و دسته های را که سیاست مماشات و معامله پیشه کرده اند و هر از گاهی به نیابت از مردم با ارتجاع دمساز می شوند را با صراحت تمام به نقد کشیده و افشأ نموده ایم.

این بار نیز ریژه رفتن این "چپ" زیر پرچم اسلام سیاسی و ادعای کاذب نمایندگی از روشنفکران و مردم نمی تواند مورد انزجار ما قرار نگیرد. اینها نه محق و نه مجاز اند که جین سیاسی و دمسازی و همنشینی شان با ارتجاع هار را به مردم شریفی که خود قربانی لجام گسیختگی اسلام سیاسی در طی این چند دهه هستند، نسبت دهند. اسلام پناهی و دمسازی این طیف چیزی نیست جز خدمت به ارتجاع و فریب دادن مردم. اگر که منافع مادی و سود حقیر سیاسی شما مبنا است که است، حداقل شهامت و شرافت سیاسی داشته باشید قد برافراشته با سیما و هویت خود ظاهر شوید و دلبری کنید. نه پشت دیوار بلند مردم و به نیابت از آنها!

## رویارویی امریکا و ناتو با روسیه

جنگ پنج روزه گرجستان و روسیه بر سر تسلط بر مناطق اوسیتای جنوبی و ابخازیا که با تلفات و ویرانیهای توأم بود، یکباردیگر توجه جهانیان را به یکی از مناطق بحرانی دیگر جهان جلب کرد. هرچند که از زمان فروپاشی اتحادشوروی تا امروز منطقه قفقاز مانند خاورمیانه، بالکان و جنوب آسیا یکی از مناطق بحرانی جهان بوده است، اما بحران کنونی سریعاً به تقابل و نزاع آشکار میان ناتو و امریکا با روسیه تکامل نمود. با وجود آتش بس و تلاشهای دیپلماتیک برای حل این منازعه، احتمال درگیریهای نظامی با ابعاد وسیعتر و پیامدهای فاجعه بار آن در آینده افزایش یافته است.



در همین رابطه نیویارک تایمز در 28 اگست پذیرفت که امریکا با سیاست رساندن کمکهای انسانی با ترانسپورت طیارات و کشتی های جنگی، آشکارا به روسیه نشان میدهد که آنها(روسها) کاملاً بر فضا و بنادر گرجستان تسلط ندارند. روزنامه حریت ترکیه از ناگویتسن نقل میکند که کشتیهای امریکائی راکتهای اتمی را حمل میکنند که اهداف روسی را تا سن پترزبورگ میتواند هدف قرار دهند. همینطور رویتر در 26 اگست خبر میدهد که کشتی جنگی روسیه بنام ماسکوا جهت آزمایش اسلحه وارد دریای سیاه گردیده است.

احتمال اینکه صف آرائی اخیر منجر به یک درگیری جدی نظامی میان روسیه و امریکا گردد اندک است. فاکتورها و عوامل اصلی زیادی وجود دارند که مانع یک چنین امری (یک جنگ نظامی تمام عیار) می شوند، یکی از این عوامل اصلی عدم توافق دولتهای عضو ناتو بر سر این مسئله است. از همان آغاز درگیری مواضع کشورهای مهم اتحادیه اروپا نظیر فرانسه و آلمان با موضع ایالات متحده امریکا و بریتانیا فرق داشت. بسیاری از کشورهای اروپای غربی طرفدار رویارویی با روسیه نیستند. اکثریت این کشورها نه فقط از روابط با روسیه منافع اقتصادی دارند و بمنابع انرژی روسیه مانند نفت و گاز آن وابسته اند، بلکه میدانند که درگیری دظامی با روسیه که بعد از امریکا بزرگترین قدرت نظامی و هسته ای جهان است یک شوخی نیست. هرگونه درگیری با روسیه به ویرانی اروپا خواهد انجامید. از جانب دیگر ایالات متحده، علیرغم منافع استراتژیکی آنکشور در سلطه بر مناطق قفقاز و حوزه کسپین، این جنگ را در شرایط حاضر به صرفه نمیبیند.

شواهد زیادی حاکی از آنست که حمله نظامی گرجستان به اوسیتای جنوبی و ابخازیا به مشوره و پشت گرمی واشنگتن صورت گرفته است. پرسونلهای نظامی امریکا و اسرائیل قبل از این حمله مشغول آموزش و تجهیز ارتش گرجستان بوده اند. حدود یکهزار پرسونل نظامی امریکا در کنار ارتش گرجستان در این حمله شرکت داشته اند و ارتش روسیه با بدست آوردن مدارک بازمانده از آنها، مانند پاسپورت، اسامی بعضی از آنها را افشا کرده است. دلیل دیگر نقش و توافق امریکا در دامن زدن به این بحران و درگیری، سفر دیک چنی به گرجستان روزهای قبل از شروع جنگ خوانده می شود. چنانچه روزنامه لاس آنجلس در سرخط یکی از مقالات خود در 26 اگست مینویسد که: " چرا آقای چنی درست پیش ازین جنگ در گرجستان بود؟"

پس از فروپاشی اتحادشوروی در سال 1991

امریکا و ناتو بطور متداوم در تلاش جهت تضعیف و به محاصره کشیدن روسیه بوده اند. امریکا و متحدین اش خواسته اند که موقعیت روسیه را تا سطح یک کشور نیمه مستعمره خود تنزیل دهند. زمانیکه در سال 1990 اتحادشوروی در حال فروپاشی بود، امریکا در جنگ خلیج به عراق یکی از متحدین شوروی در خاورمیانه حمله کرد.

در سالهای نود امریکا و کشورهای اروپائی کوشیدند با تجزیه یوگوسلاویا، صربستان متحد دیرین روسیه را ایزوله و تضعیف کنند. کشورهای غربی پس از فروپاشی اتحادشوروی با جدیت تمام سعی کردند تا کشورهای را که در گذشته جز قلمرو اتحادشوروی و یا از متحدین آنکشور در پیمان وارسا بودند را به پیمان ناتو و اتحادیه اروپا جلب نمایند.



از جمله میتوان به پذیرفته شدن کشورهای نظیر استونیا، لاتویا، پولند، چک، هنگری و بلغاریا به اتحادیه اروپا و ناتو اشاره کرد. در سال 1999 امریکا و متحدین آن در پیمان ناتو جنگ هوائی یا بمباردمان صربیا را در دستور کار قرار دادند. همزمان با آن ساختمان پایپ لاین که قرار است نفت حوزه کسپین را از طریق باکو و گرجستان به بندر سایهان مدیترانه انتقال دهد آغاز نمودند. در سال 2002 پس از حمله به افغانستان، امریکا پایگاههای نظامی اش در آسیای میانه از جمله ازبکستان و قرغیزستان را احداث و افتتاح نمود.

البته ازبکستان بعداً در مخالفت با امریکا پایگاه نظامی آنکشور را از خاک خود برچید. در اواخر 2003 امریکا و غرب با برآه انداختن



## رویارویی امریکا و ناتو با روسیه

"انقلاب گلایی" Rose Revolution ساکاشویلی را در گرجستان بقدرت رساندند. و در سال 2004 با "انقلاب نارنجی" orange revolution در اوکراین رژیم دلخواه خود را شکل دادند. برسمیت شناختن کوزوو و طرح استقرار موشکهای دفاع هوایی در جمهوری چک و پولند، روسها را بیش از پیش نگران نمود.

با وجود همه تعرضات که در بالا به آن اشاره شد این اولین بار است که روسیه با تعرض گرجستان به مناطق اوسیتینای جنوبی و ابخازیا از خود عکس العمل جدی نشان میدهد.

هر دو طرف این جنگ قدرتهای امپریالیستی اند. روسیه که اکنون با درآمد سرشار نفت و گاز از بحران سالهای قبل بیرون آمده و با ایجاد اتحاد شانگهای و رفع مخاصمات ارضی با چین خود را در برابر امریکا و غرب تنها احساس نمیکند، حاضر نیست در برابر پیشرویهای امریکا و ناتو نظاره گر باشد. روسیه در سالهای اخیر تلاش ورزیده است تا روابط خودش را با چین و هند بیش از پیش نزدیک کند.



اهمیت این رابطه در سیاست خارجی روسیه ازینجا پیداست که آقای دمیتری مدویدوف رئیس جمهور روسیه در اولین سفر خارجی خود از چین دیدار بعمل آورد. روسیه یکزمان امیدوار بود که با مستقل شدن هرچه بیشتر اتحادیه اروپا از ایالات متحده، با ایجاد روابط نزدیکتر با این اتحادیه نقش امریکا را در حوزه ای نفوذ خود کم رنگتر سازد. اما با پیوستن هرچه بیشتر کشورهای اروپای شرقی و کشورهای عضو اتحادشوری سابق به پیمان ناتو، روندی که امریکا به شدت از آن حمایت میکند، این چشمانداز برای روسیه

تاریک بنظر میرسد. بنابراین روسها برای آنکه از منافع امپریالیستی خود دفاع کنند، ناگزیر از نزدیکی بیشتر به چین اند.

مقابله و تضاد قدرتهای امپریالیستی بر سر تقسیم و تجدید تقسیم جهان و منابع آن پدیده تازه ای نیست. این جنگ منافع تاجال با برافروخته شدن جنگ اول و دوم جهانی و صدها جنگهای محلی دیگر، صدها ملیون انسان را بگام نیستی کشانیده و ویرانیهای عظیم را بیار آورده است. صف آرائی در گرجستان، که از جانب امریکا و غرب بنام دفاع از دموکراسی و تمامیت ارضی آنکشور عنوان میگردد، ادعاهای میان تهی و گمراه کننده ای بیش نیستند. هیپوکراسی یا دورویی غرب دیربست که از پرده افتاده است و فقط ابله ترین آدمها شاید به ادعاهای از این دست باور نمایند.

دفاع از استقلال کوزوو، که رهبران آن مستقیما از سیا دستور میگرفتند و جزئی از نیروهای اجیر آن هستند، یک نمونه بارز این هیپوکراسی بشمار میرود. غرب در رأس آن امریکا زیر عنوان دفاع از حق اقلیت آلبانیایی تبار و رهائی شان با بمباردمان وحشیانه هوایی مدرسه ها، بیمارستانها، پلها، کارخانها و منازل مسکونی مردم صربستان و ویران کردن آن بر سر باشندگان بیدفاع که طی آن هزاران انسان بیگناه را از حق حیات محروم ساختند. اما امروز در مورد گرجستان بجای دفاع از حق اقلیتهای ابخازی و اوسیتینایی که سالهاست انضمام به جمهوری گرجستان را نمی پذیرند، از تمامیت ارضی گرجستان به عنوان یک اصل مقدس به دفاع بر خواست.

معلوم نیست تا به کی زورمند بودن بر حق بودن و منافع تعداد محدود از استثمارگران ثروتمند منافع همه اقشار اجتماعی معنی یابد. امری که قرنها همچون سنگ لحد بر ذهن و جسم انسانیت سنگینی میکند. زمان آن فرا رسیده که باید به همه این بیعدالتی ها نه گفت و این دنیای وارونه را واژگون کرد. نیروی مادی که در این نه گفتن و قبل از همه در واژگونی این نظام ذینفع است و قدرت و توانائی به سرانجام رساندن آن را دارد، کارگران جهان است. بنا زمان آن فرارسیده است که کارگران جهان با تشدید مبارزات خود در هر کشور بنیاد این جهان نابرابر را واژگون سازد.

## مصالحه رسمی دولت پاکستان با طالبان

اظهارات اخیر کرزی نه بیان استنتاجات خود وی و حلقه ای نزدیک به اوست بلکه انعکاس از تاکتیک سیاسی و نظامی ناتو و امریکا در وضعیت جاری است.

امریکا و متحدین با مصالحه دولت پاکستان با طالبان مخالفت ندارند، مگر آنکه یک چنین مصالحه ای به روند مذاکره رژیم تحت الحمایه و طالبان در کشور کمک نماید. اما اگر این توافق به دامنه و شدت جنگ بیافزاید، دولت پاکستان رسما و علنا در صف طالبان و مخالفین قرار میگیرد که برای غرب به هیچوجه قابل قبول و قابل اغماض نیست. اینکه آیا دولت پاکستان میتواند در برابر فشارهای غرب مقاومت کند، به وضعیت سیاسی و نظامی منطقه بستگی دارد. تشدید بحران روابط ایران و غرب برسر مسئله برنامه ای اتمی آنکشور و وخیمتر شدن وضعیت عراق و لبنان میتواند فرصتهای به رژیم پاکستان در ادامه سیاستهایش فراهم سازد، اما در کل پاکستان با ادامه این سیاست ناگزیر از رویارویی با غرب است.

گرچه تشدید تضاد امپریالیسم و ارتجاع را میتوان به فال نیک گرفت اما چپ و سوسیالیست از تضاد ارتجاع اسلامی و امپریالیسم زمانی میتواند بهره برداری نماید که در ضمن افشا هر دو جناح با اتکا و سازماندهی کارگران و اقشار تحت ستم جامعه با آلترناتیف مستقل خود بمیدان آید. هر قدر سوسیالیستها و سائر آزادیخواهان آزادیها بیشتر و شرایط بهتر کار و زندگی را بر رژیم و حامیان آن تحمیل نماید به همان پیمانانه قادر خواهند شد در ضمن کسب پایگاه اجتماعی عرصه را بر نیروهای ارتجاعی و متحدین امپریالیستی آنان تنگتر سازد. تنها با مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری است که مبارزه علیه ارتجاع داخلی و امپریالیسم جهانی میتواند به یک مبارزه سوسیالیستی و آزادیخواهانه ارتقا یابد.

انتشار منظم، بهبود کیفیت و نشر مستمر این نشریه در گرو همکاری و کمک مادی و معنوی

شماست

# مختصری از تاریخچه جنبش های کارگری

جامعه بشری تشریک مساعی است در مبارزه برای ادامه حیات و بقا نسل. خصلت جامعه بشری توسط خصلت اقتصادی اش و خصلت اقتصادی جامعه توسط وسایل تولید کار مولد تعیین میگردد. برای هر عصر نیروهای تولیدی مشخص و رژیم اجتماعی وجود دارد. رژیم های اجتماعی حافظ منافع طبقات حاکمه هر جامعه میباشند. رژیم های اجتماعی موجودات ابدی نبوده بلکه آنها بطور تاریخی بر می خیزند و سپس برای توسعه خویش به زنجیر های مبدل می گردند و حاضر نیستند بصورت داوطلبانه و صلح آمیز قدرت را به نیروی دیگری تسلیم نمایند.

اما انقلاب یعنی دگرگونی بنیادی در حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه بدست توانمند کارگر فن آور است که بنابر موقعیت طبقاتی اش در لحظه خاص تاریخی قدرت را بزور از دست طبقات ستمگر خارج نموده و بدست تاریخ ساز خود متمرکز می سازد.



تکامل این رخداد از مراحل مختلف تاریخی عبور نموده، از اعتراض های انفرادی و یا جمعی غیر متشکل علنی و یا مخفی کارگران که از استثماری و توزیع غیرعادلانه و تمرکز ارزش اضافی کار کارگران بدست مالکین و سرمایه داران منتهی می گیرد آغاز می یابد.

این پروسه در طی تکامل خویش به اعتراض های جمعی و سازمان یافته کارگران، تشکیل اتحادیه های کارگری و تامین روابط بین اتحادیه های کارگری تبدیل گردیده و یا در حال رخ دادن است که با نامین رهبری پرولتاریا بالای تمامی طبقات و اقشار استثماری شونده و مخصوصاً بوجود آمدن حزب پرولتاریایی در رهبری طبقات ستمکش نقطه عطفی در تاریخ مبارزات طبقات ستمکش شمرده شده و مسئله انتقال قدرت را به زور از دست سرمایه دار به دست کارگران مطرح میسازد.

سقوط نظام سرمایه داری در لحظه از تاریخ صورت می گیرد که سرمایه داری در اثر فشار کارگران قادر به ادامه حیات نباشد. ذکر مراحل استبدادی و تاریخی که در آن پرولتاریا و زحمتکشان مشقات زیادی را در آن سپری نموده اند و حالت فعلی جنبش کارگری محصول آن است قابل دقت میباشد. در حالیکه کارگر تنها نیروی کارکردن خود را در اختیار دارد، سرمایه عبارت از نیروی کار تمرکز یافته کارگر بدست سرمایه دار است.

قدرت اجتماعی کارگران در تعداد آنهاست اما این قدرت ناشی از تعداد کارگر به دلیل پراگندگی می تواند از هم پاشیده شود. یکی از دلایل عدم اتحاد کارگران در گذشته رقابت بین خودشان بود و می تواند ادامه پیدا کند. تفرقه کارگران به هر دلیلی که باشد تلاش های کارگران را محدود میسازد. تشکیل اتحادیه های کارگری در مراحل اولیه آن از رقابت بین کارگران جلوگیری نموده و یا حداقل آنها را در شرایطی فراتر از برده گان قرار داد. از اینرو هدف فوری اتحادیه های کارگری از نیاز های روزمره آنها منتهی گرفته و بعنوان ابزار کوتاه کننده دست درازی سرمایه داران عمل کرده است.

از آنجا که انگلستان در تاسیس و ایجاد صنایع جدید نسبت به دیگران پیشقدم تر بود، طبقه کارگر هم در انگلستان زودتر از جا های دیگر رشد و تکامل پیدا کرد.

کارگران انگلیس با فقر و تیره روزی شدیدی دست به گریبان بودند. کودکان خورده سال و زنان به ساعات درازی به کار گماشته می شدند. هر نوع تلاش برای بوجود آوردن قوانین به منظور بهبود شرایط کار در کارخانه ها و بهبود شرایط زندگی کارگران به مخالفت شدید مالکان کارخانه ها مواجه می شد. صاحبان صنایع چنین مطالباتی را مداخلات ناروا در حق مالکیت می شمردند. در یکی دو قرن پیش اتحادیه های پیشه وران

و اصناف وجود داشت. اما ان اتحادیه ها با اتحادیه های کارگری امروزی بکلی فرق داشتند. مهذا تاثیرات همان اتحادیه های پیشه وران، کارگران انگلیس را بر انگیزت تا اتحادیه های شانرا بوجود آورند، اما اجازه نمی یافتند. طبقه حاکمه انگلیس آنچنان از انقلاب فرانسه بوحشت افتاده بود که ملاقات ها و تشکیل اجتماعات کارگری را حتا در سطح اجتماعات برای حل پرابلم های زندگی شخصی هم ممنوع قرار داده بود.



وضع قانون منع اجتماعات کارگری، کارگران را از تشکیل اجتماعات شان باز نداشت. آنها بصورت مخفیانه در جاهای مرموز تشکیل جلسات می دادند و در صورت افشای اسرار شان محکوم به شدیدترین مجازات از طرف حکومت می شدند. کارگران انگلیس گاه گاهی از شدت خشم ماشین ها را می شکستند، کارخانه ها را آتش می زدند و یا اربابان شانرا می کشتند.

در این میان در بین کارخانه داران شهر مانچستر یک تن که به نام رابرت اوون نامیده می شد با مشاهده وضع کارگران اصلاحاتی در کارخانه خود بوجود آورد و به این طریق وضع کارگران کارخانه خود را کمی بهبود بخشید. از اثر تلاش همین شخص بود که پارلمان انگلیس بالاخره در 1819 قانون کارخانه ها را تصویب نمود.

بنا بر اصل همن قانون کودکان 9 ساله نمی با یست روزانه بیشتر از 12 ساعت کار کنند. خود همین مطلب می تواند تصویر روشن از وضعیت زندگی کارگران آن زمان در جامعه سرمایه داری را مجسم سازد. در سال 1825 با رفع یکعده موانع اتحادیه های کارگران دوباره توسط یکعده کارگران ماهر و آنهاهییکه مزد بیشتر دریافت میکردند تشکیل گردید. در این میان اکثریت عظیم کارگران و آنهاهییکه مهارت کمتر داشتند از سازمان های کارگری دور ماندند.

در سال 1830 رابرت اوون برای اولین بار کلمه سوسیالیزم را بکار برد. هدف او از این کلمه این بود که نوعی تعادل بین زندگی کارگران و ثروتمندان بوجود آورد. اوون به این فکر افتاده بود که نوعی شرکتهای تعاونی به

# مختصری از تاریخچه جنبش های کارگری

وجود آید و کارگران در مالکیت کارخاها هم سهیم گردند. به این منظور کارخانه های در انگلیس و امریکا تاسیس کرد که در اوایل کم و بیش موفقیت داشت. اما او بلاخره نتوانست کارفرمایان و دولت را در بوجود آوردن چنین وضعی متقاعد سازد.

در تمام این دوران صنایع سرمایه داری در حال رشد بود و میزان تولید روز بروز بیشتر شده می رفت که به تناسب آن مسله طبقه کارگر اهمیت فراوانی پیدا کرده بود. رشد معاملات بازرگانی ثروت زیادی را بسوی انگلستان سرازیر ساخت که قسمت بیشتر آن صرف ساختمان راه آهن گردید.

کارگران صنایع مختلف می کوشیدند تا وضع بهتری برای خود کسب کنند، اما قست بیشتر تلاش های شان با شکست مواجه می گردید. در این میان کارگران به نهضت معروف کارگری که بنام چارتیست یاد می گردید " نهضتی که درخواست یک منشور و قانون کار را داشت" و در سالهای 1840 رواج داشت و در نتیجه انقلاب صنعتی 1848 انگلیس زوال یافت ملحق شدند.

در میان موفقیت های چشم گیر سرمایه داری یک عده عناصر مترقی و رادیکال از پیشرفت سریع آن رضایت نداشتند، آنها می پنداشتند که موفقیت ها و پیشرفت های سرمایه داری مصیبت و رنج کارگران را زیاد می سازد. از این قبیل اشخاص در انگلستان، المان و فرانسه زیاد بودند و نظریات گوناگونی برای مقابله با آن وضع را داشتند و راه های حل متفاوتی را طرح می نمودند که همه راه های پیشنهادی شان زیر عنوان " سوسیالیزم، سوسیال دموکراسی و یا کولکتویزم " خلاصه می شد و تمامی این کلمات بصورت مبهمی تقریباً مفهوم یکسان داشتند.

نظریه کلی این اصلاح طلبان این بود که به جای وضع موجود سرمایه داری خصوصی، دولت مالک کارخانه ها و وسایل تولید باشد و وسایل اصلی تولید مانند صنایع بزرگ و عمده و زمین باید در تصرف و کنترل دولت باشد. در این صورت کارگران دیگر مورد استثمار قرار نخواهند گرفت.

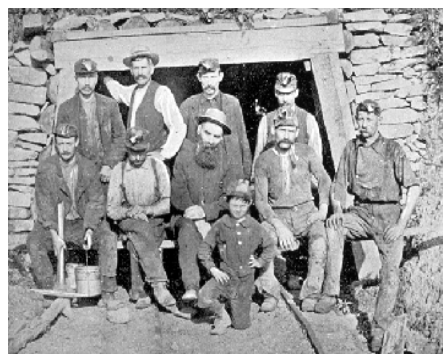
بدین شکل مردم بصورت مبهم در جستجوی

تعویض نظام سرمایه داری بر آمده بودند، ولی نظام سرمایه داری مایل به از دست کشیدن قدرت نبود. این افکار سوسیالیستی مبهم عمدتاً توسط روشنفکران مطرح میگردید و در مورد رابرت اوون توسط یک مالک کارخانه مطرح گردید.

طبقه کارگر تا آنزمان فقط در جستجوی بدست آوردن مزد بیشتر و شرایط بهتر زندگی بود. معذرت گفته رفته تحت تاثیر افکار سوسیالیستی قرار گرفتند و خودشان نیز در توسعه و انکشاف سوسیالیزم اثر گذاشتند.

از اواسط قرن نهم به بعد صنایع انگلستان به میزان چشمگیری رشد پیدا کرد و توأم با مقدار سودی که از مستعمرات به دست می آورد سطح زندگی را در انگلستان به میزان بی سابقه بلند برد و مقداری از این ثروت برای بهبود وضع کارگران نیز به مصرف رسید.

از آنجاییکه در شرایط حاکمیت نظام سرمایه داری رفاه و آسایش با انقلاب سازش ندارد، بلند رفتن سطح زندگی کارگران انگلیس افکار سابق انقلابی را در بین کارگران ضعیف نموده و آنها را به سوسیالیست های ملایم و معتدل مبدل ساخت. این نوع سوسیالیزم بنام فابینیزم که از نام سرمایه دار سابق رومی اقتباس گردیده بود مشهور گردید. فابین شخصی بود که از رویا روی مستقیم با دشمن حراس داشت و میخواست دشمن را بصورت تدریجی از صحنه بردارد و یا اینکه بصورت تدریجی بالای دشمن غلبه حاصل نماید.



در این ضمن در حالیکه در کشور انگلستان رفاه نسبی برای کارگران بوجود آمده بود، در سایر کشور های اروپایی عقاید انارشستی در حال توسعه بود. انارشستها خواهان بر چین دولت مرکزی و ایجاد نوعی دولت های محلی بودند. آنها به آزادی های فردی اهمیت فراوان می دادند. ایده آل مطلق آنها این بود که می خواستند آزادی مطلق و کامل فردی وجود داشته باشد. همه به دیگران احترام داشته باشند و همه

انسانها در پی همکاری و تعاون با دیگران باشند. تمایل انارشستها برای از میان برد داشتن دولت مرکزی یا داشتن حد اقل حکومت در حقیقت عکس العملی در برابر قدرت های بزرگی بود که مردم از شر آنها در رنج بودند.

انارشستها عقیده داشتند که اگر نوعی حکومت سوسیالیستی بر قرار گردد و دولت مالک تمامی وسایل تولید باشد، شده می تواند که به یک وسیله استبدادی مبدل گردد. آنها نوعی سوسیالیست های بودند که در مورد آزادی فردی تأکید داشتند. در این میان رشد صنایع، علم و تکنالوجی و بکار برد آن در ساحه تولید باعث تراکم بیشتر سرمایه و در نتیجه باعث بوجود آمدن یک طبقه کارگر سازمان یافته گردید که بر حکم تکامل انارشستها در برابر جنبش سازمان یافته کارگری نتوانستند مقاومت نمایند.

انارشیزم در اوایل بعنوان یک ایده آل و هدف عالی برای مردم ناراضی از نظام سرمایه داری شمرده می شد. ولی با گذشت زمان افراد خود خواه و فرست طلبی به آن پیوستند که در جستجوی سود های شخصی برای خود شان بودند. آنها انارشیزم را بیک نوع خشونت و هرج و مرج مبدل نمودند که در انظار عام باعث بی اعتباری آن گردید.

انارشستها نمی توانستند به اقدام اساسی ای که جامعه را طبق دلخواه خود شان تغییر دهند دست یابند، از اینرو به اقدام دیگری "تبلیغ به وسیله عمل" کوشیدند مبادرت ورزند تا از این طریق شهامت انگیزی و شجاعت خود را در برابر ظلم ابراز نمایند و بدین طریق عقیده انارشیزم را تبلیغ نمایند. بر اساس همین عقیده شان قیام های را در جاهای مختلف براه انداختند. کسانی که در این قیامها شرکت می نمودند انتظار هیچگونه موفقیت فوری را از کار خود نداشتند. آنها جانهای خود را بخطر مواجه می ساختند تا برای هدف شان که عبارت از تبلیغ بر علیه ظلم و استبداد سرمایه داران و مالکان بود خدمت کنند.

اینگونه قیامهای سازمان نیافته از طرف سرمایه داران به شدت سرکوب میشد و در نتیجه انارشستها بصورت انفرادی به تروریزم، بمب افگنی و کشتن مقامات بلند پایه دولتی توصل می جستند.

این خشونت های ابلهانه که نشانه ضعف و یأس بود تدریجاً در اواخر قرن نهم رفته رفته ضعیف گردید. انداختن بمب و تروریزم دیگر از طرف رهبران انارشیزم مورد تأیید قرار نمیگرفت. نخستین رهبران انارشیزم پرودون فرانسوی، میشل باکونین روسی، پتروباتکین روسی، و انریکو مالاتستا ایتالوی بودند. باکونین که در میان کارگران اروپا از محبوبیت زیادی برخوردار بود، با مارکس اختلاف نظر داشت. از همینرو مارکس



# مختصری از تاریخچه جنبش های کارگری

او را از اتحادهایی که بوجود آورده بود اخراج نمود.

در باره مالاتستا داستان زیبایی وجود دارد که ذیلاً نقل میشود.

دادستان دولتی در ادعا نامه خود بر علیه مالاتستا که در میان کارگران از محبوبیت زیادی برخوردار بود و شخصیت کارگران را تغییر داده بود و همچنان از اثر تأثیرات او بالای کارگران جرم و جنایت از بین رفته و یا تخفیف حاصل نموده بود گفت:

اگر جرم و جنایت صورت نگیرد، دادگاه ها دیگر چه کاری خواهند داشت. بناً دادگاه مالاتستا را به جرم محو جرم و جنایت به مدت شش ماه حبس محکوم نموده و به زندان فرستاد. انارشیتتهای آنزمان اشخاص مؤدب، ایده آل و در زندگی شخصی شان بسیار دوستداشتنی بودند.

اما امروز انارشیزم خشونت را بخود گرفته و فراموش شده است که انارشیزم یک فلسفه داشت و در رأس آن مردان عالی و نیک نامی قرار داشتند.

در اواسط قرن نوزدهم در دنیای کارگری اروپا و جهان سوسیالیسم مرد بزرگی ظهور کرد که کارل مارکس نام داشت.

مرد یهودی آلمانی متولد در سال 1818، بعداً دانشجوی رشته های حقوق، تاریخ و فلسفه گردید. مارکس به انتشار روزنامه پرداخت که از اثر آن با مقامات دولتی در افتاد و مورد تعقیب قرار گرفت و ناچار از آلمان به پاریس رفت. در آنجا با اشخاص تازه روابط برقرار کرد. مارکس کتابهای زیادی در باره سوسیالیسم و انارشیزم را مطالعه نموده و به هوادار سوسیالیسم مبدل گردید.

مارکس در فرانسه با یک مرد آلمانی دیگری معرفی شد. او انگلس بود. وی که از آلمان به انگلستان رفته و در آنجا بیکی از صاحبان صنایع پنبه مبدل گردیده بود و از اوضاع و احوال کارگران انگلستان ناراضی بود، در جستجوی راه حلی بود تا به فقر و استثمار پایان بخشد. افکار رابرت اوون و کوشش های اصلاحی او توجه انگلس را به خود جلب نموده و به یکی از طرفداران او مبدل گردید.

ملاقات انگلس با مارکس موجب شد تا در افکارش تحولی رخ دهد. این دو نفر به دوستان و همفکران صمیمی همدیگر مبدل گردیدند. مارکس بعد از مطالعات فراوان افکار خود در باره نهضت سوسیالیستی را که هنوز شکل مبهم را داشت تکمیل می نمود. مارکس طرحات و افکار صریح و روشن ارائه می داد، در سازمان ها و نهضت های کارگری اشتراک می نمود و نقش رهبری عمده را بدوش داشت.

حوادث انقلابات صنعتی 1818 اروپا در او تأثیر فراوان گذاشت. در همان سال مارکس و انگلس مشترکاً مانفیسست کمونیزم را منتشر کردند. سپس آنها در این مانفیسست به انتقاد از شعار های دموکراتیک آزادی، برابری و برادری که در باره آنها هیاهوی زیاده بر پا شده بود پرداختند و نشان دادند که این شعارها برای مردم معنی و مفهومی ندارند و فقط روپوش زیبایی برای حکومت بورژوازی هستند. بعد هم نظریه شانرا بطور خلاصه در باره سوسیالیسم بیان داشتند و بلاخره مانفیسست آنها با جمله معروفی خطاب به کارگران و زحمتکشان به پایان رسید که می گفتند: کارگران جهان متحد شوید، شما جزء زنجیرهای خود چیز دیگری را از دست نمی دهید و باید بر جهانی غلبه کنید. این پیام دعوتی به اقدام و عمل بود.

مارکس در جزوه ها و نشریه های خود می کوشید سازمان های کارگران را با هم متحد سازد.

حوادث کمون پاریس در سال 1871 که نخستین خیزش کارگری شمرده می شد، دولتهای اروپایی را به وحشت انداخت و نسبت به نهضت های کارگری خشن و سختگیر تر شدند. سال بعد ملاقات و اجتماع دیگری از اعضای انترناسیونال کارگری که مارکس آنرا بناً نموده بود تشکیل گردید.

مارکس می افزاید:

پایان کار تاریخی سرمایه زمانی فرا می رسد که از یکسو نیاز های بشری به اندازه رشد یابد و کار اضافی خود به نیاز عام بشری مبدل گردد و از سوی دیگر انضباط و تشدد سرمایه داری سخت کوشی را به خصلت کلی کارگر مبدل ساخته باشد و هنگامیکه شدت شلاق سرمایه داری بالای نیروی کار کارگر جهت سرمایه افروزی کارگر را به رشد نامحدودش رسانیده باشد، درک طبقه کارگر از اینکه مقدار کار بمراتب کمتر جهت داشتن و حفظ ثروت مادی در کار است و روابط جامعه تولید کننده گان با باز تولید رو به ازدیاد بیک رابطه عامی مبدل گردیده باشد و جای کار انسان را کار ماشینی بگیرد. در اینصورت نیروهای مولده در مسیر تکامل خویش به موانع در وجود سرمایه مبدل می گردد که تکامل نیروهای مولده را مانع

میشود.

در نتیجه شیوه تولید سرمایه داری پیش شرط شیوه تولید جدید می گردد که بر تکامل نیرو های مولده برای باز تولید مبتنی نمی باشد، بلکه پیش شرط شیوه تولیدی میگردد که در آن رشد آزادانه پیشرونده و جهانشمول نیرو های مولده محصول آن شیوه تولید میباشد. یعنی شیوه تولید جدید "سوسیالیستی" شرایط اخیر را برای رشد نیرو های مولده مهیا می گرداند.

تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی  
تاریخ دی، د زیباییاک گرو او  
زیبیساک شوونکو طبقو  
ترمنخ، دمحمومو او حاکمو  
طبقو ترمنخ، د تپولنی د  
تکامل په مختلفو پراونوکی  
او هم داچی دغه مبارزه هغه  
حای ته رسیدلی ده چی  
زیبیساک شوونکی او ستم  
شوونکی طبقه (کارگره طبقه)  
نور نشی کولای زیبیساک گری  
او ستمگری طبقی (پانگه  
والی) جغ نه خلاصی ومومی  
مگر داچی په عین حال کی  
توله تپولنه دتل لپاره د  
زیبیساک او ستم  
له قید نه وپرغوری .

مانفیسست کمونیست

# این هم از برکات دیگر نظام سرمایه در افغانستان

هفته قبل مقامات دولت اسلامی افغانستان با اعلام اینکه می‌خواهند بعد از این از بیمارانی که به شفاخانه‌ها غرض تداوی مراجعه می‌کنند پول خواهند گرفت، یکبار دیگر سیما و چهره طبقاتی خود را آشکار ساختند و بر ماهیت ضد انسانی خود مهر تأیید گذاشتند.

این سیاست که دقیقاً منشأ می‌گیرد از برکات اقتصاد بازار آزاد و در شکل و ماهیت بر غارت هرچه وسیعتر مردم زحمتکش بنا یافته است، نمایانگر یکی از وجوهای نظام سرمایه در افغانستان و سیستمی است که دارد آهسته آهسته بر محور تضیقات، قیچی نمودن حقوق طبیعی انسانها در یک سرزمین یا جامعه انسانی، بالای اکثریت زحمتکشان بنا می‌گردد.



این سیاست و ارائه آن در حالیتی که گروه انسانهای این سرزمین بخصوص زنان و اطفال بخاطر نداشتن کوچکترین امکانات بهداشتی یا صحتی در برابر حتی بی خطرترین بیماری‌ها روانه مرگ می‌گردند، این سیاست و ارائه آن در حالیتی که در افغانستان حتی به اساس برآوردهای خود دولت و سازمانهای خارجی کمک کننده به دولت، آمارها و ارقام وحشتناک از سقوط انسانی در جامعه بر بنیاد واقعیت موجود فقر و فاقه، بیکاری و دربدری و عمق تنگدستی اکثریت زحمتکشان ارائه میشود که همه بیانگر تسلط یک حاکمیت بیمار و در ضمن غارتگر بالای مردم و نشاندهنده عمیق ترین رابطه نابرابر اقتصادی اجتماعی، و سیاسی حاکمیت اسلامی بر انسانهای این جامعه و بخصوص اکثریت زحمتکش میباشد.

پرسش بمیان می آید که در جامعه ای که در آن بیش از 75 درصد مردم در زیر خط فقر

زندگی نمایند، یا از هزار زن باردار در هنگام حمل و زایمان 1600 تن آنها جان میدهند، در جامعه ای که بیش از 5 میلیون انسان آن به هیچگونه خدمات درمانی و بهداشتی اصلاً دسترسی ندارند، یا در جامعه ای که به اظهار سازمان (یونیسف) هر ساله تنها 50 هزار کودک از اثر بیماری اسهال می‌میرند و یا از میان مردمی ای که حدود بیش از 80 درصد شان به آب آشامیدنی صحتی دسترسی ندارند و یا هم به گفته وزیر صحت جمهوری اسلامی (میزان تلفات مادران هنگام وضع حمل در افغانستان به حدی بالاست که نظیر آن در هیچ کشوری به ثبت نرسیده است... و چنین رقم بالای تلفات به گواهی تاریخ و با توجه به اسناد و مدارک در هیچ کشوری از جهان ثبت نشده است)... و دهها مورد از همین نمونه‌ها، چگونه این نوجه سرمایه‌داران حریص و ضد بشر به خود اجازه میدهند تا هرچه آشکارتر دندانهای زهری خود را با (پولی ساختن مداوای انسانها در شفاخانه‌های کشور) به مردم زحمتکش و آسیب رسیده‌های سه دهه جنگ و تباهی، نشان دهند؟

جالبتر و مضحک تر اینکه اگر به قانون اساسی همین حاکمیت اسلامی نیز نظر اندازی شود، میبینیم که ولو که با تقلید گذشته هم این مسئله صراحت یافته که خدمات صحتی را باید مردم از دولت رایگان بدست آورند.

چنانچه در ماده 52 این قانون میخوانیم (دولت وسائل وقایه و علاج امراض و تسهیلات صحتی رایگان را برای همه اتباع، مطابق به احکام قانونتأمین میکند). پس پرواضح و آشکار است که دولت کرزی همانسانیکه زیر لوای سواستفاده دموکراتیک از مردم و اساساً با طرح دروغین و عوامفریبانه ناتو و غرب و همچنان وعده‌های دروغین به حاکمیت و جلال رسید و نیز همچنانیکه در تمام دول سرمایه‌داری نفس چنین حاکمیت‌ها بر فریب و دغل سیاسی و تحمیق مردم استوار است و بعد پیروزی چنین سلطه‌ها، رفع مشکل مردم به هیچ صورت مسئله و دغدغه خاطر حاکمان آنها تشکیل نمیدهد، دولت اسلامی و قومی کرزی نیز نه تنها که از این قاعده مستثناً نیست بلکه با شهادی به عمر بیمار خود ادامه میدهد و مردم افغانستان با چشم سر و تارو پود خود سیما و ماهیت این انگل ضد بشری را درک میکنند و با آن مواجه اند، آن سیمای ای که نکبت ضد آزادیخواهی، ضد حقوق بشری و تضییق ضد مردمی از سر و صورتش میبارد.

و در اخیر باید خاطر نشان ساخت که این سیاست اخیر اگر واقعاً به تصویب برسد و حیثیت قانونی بیابد، یکبار دیگر فاجعه انسانی در افغانستان به عمق خود خواهد رسید

و صدمات جبران ناپذیر آن به فقیرترین طبقات زحمتکش جامعه وارد خواهد آمد که باید جلو آن توسط مردم زحمتکش افغانستان، نیروهای مترقی و انسان دوست، جنبش آزادیخواه و سوسیالیست کشور گرفته شود. باید با تمام توان جلو چنین سیاستهای ضد انسانی را گرفت، باید افشاً ساخت که آن میلیارد ها امکانات کمکی به دولت مزدور چرا برای صحت یابی بهتر انسان این سرزمین به هزینه گذاشته نمیشود، و چرا باید انسان جامعه از مداوا و علاج رایگان دولتی محروم گردد و....



کارگری خپه در جهت بسط و گسترش باورهای آزادیخواهانه سوسیالیستی تلاش می نماید و از این طریق می خواهد سهم در تقویت جهت گیری سوسیالیستی مبارزات اجتماعی و تکامل آن ایفا نماید.

# کوچیها باید اسکان یابند!

امسال همچون سال قبل ولسوالی بهسود ولایت وردک صحنه ای درگیریهای خونین میان اهالی این ولسوالی و قبائل مسلح کوچی شد. این درگیری که به کشته شدن چندین تن و بیجا شدن چند هزار اهالی بیدفاع بهسود منجر گردید، یکبار دیگر به تشدید احساسات ناسیونالیسم قومی دامن زده است. تظاهرات هزاره های کابل، تظاهرات در مزارشریف و مشهد و استقبال از اعتصاب غذائی شیخ محقق خائن و مرتجع از نمونه های برجسته آنست. این حادثه و وقایع مشابه به تقویت و تشدید ناسیونالیسم قومی در میان هردو ملیت کمک مینماید.

کوچیها سالیان سال با هجوم به چراگاهها و کشتزارهای مناطق هزاره جات با مخالفت باشندگان آن مواجه بوده و تقریباً در هر منازعه ای حمایت دولتهای وقت را با خود داشته اند. تضعیف دولت مرکزی و بروز جنگ چندین ساله و بمیان آمدن اداره های محلی در سه دهه اخیر مانع از تردد کوچیها در نواحی مختلف کشور از جمله مناطق مرکزی گردید. حاکمیت سیاه طالبان و تقویت نفوذ شوونیستهای پشتون در رژیم فعلی بار دیگر باشندگان غیرپشتون بویژه باشندگان نواحی هزاره جات را به مشکل کوچیها مواجه نموده است.

کوچیها خود یک گروه اجتماعی محروم اند و محرومیت آنها قبل از همه محصول نداشتن محل ثابت بودباش و زندگی بدوی آنهاست. نه تنها میزان بیسوادی در میان قبائل کوچی نهایت بالاست، بلکه خانواده های کوچی اغلب از دسترسی به امکانات اولیه بهداشتی، درمانی و آموزشی محروم اند. بادیه نشینی ضمن اینکه دلیل اصلی عقبمانده گی آنهاست، زمینه را برای سوء استفاده گروه های سیاسی طبقات حاکم از آنان فراهم نموده است.

اوضاع سیاسی و اجتماعی افغانستان در طی سه دهه ای اخیر در اثر جنگها، مهاجرتها و مداخلات بیرونی دستخوش تحول جدی شده

است. در شرایط فعلی برابری همه اتباع کشور بدون در نظر داشت تعلق نژادی، مذهبی، لسانی و محلی یکی از نیازهای اصلی و خواستههای واقعی و فوری جامعه است.

دولت دست نشانده ای کرزی که از اسلامیهتها و ناسیونالیستهای قومی نمایندگی مینماید بجای تامین آزادی و رفع تبعیضهای قومی و جنسی هر روز در پی محدودیت ازادیها و تشدید تضادهای قومی و ملیتی است. موضع و راه حل دولت کرزی در معضله کوچیها و اهالی بهسود نیز در همین راستاست. دولت مزدور نه فقط در طول دو سال از ادامه و تشدید این تنش قومی کار مثبت و مؤثری به پیش نبرده بلکه برعکس آگاهانه در پی تداوم و تعمیق آن بوده است.

طرح اخیر دولت بجای برنامه اسکان کوچی ها و پایان دادن به منازعه قومی، خواهان حل مسئله از راه حقوقی شده است. راه حل که به تضاد و بحران فعلی عمق و بعد بیشتر می بخشد. دعوا کوچیها با اهالی بهسود قبل از آنکه یک مسئله حقوقی باشد یک مسئله سیاسی است. آلترناتیو حقوقی و مراجعه به اسناد نمیتواند گرهکشا باشد زیرا: اول اینکه اسناد متعلق به صد یا هشتاد سال پیش در دوران که شوونیسم قومی حکمرانی میکرد و هزاره ها در معرض انواع بیدادگری و بیحقوقی قرار داشتند، نمیتواند پاسخگوی نیاز و مشکلات امروزی باشد.

دوم اینکه تهیه اسناد جعلی یا اصلی در نظامهای فاسد افغانستان هیچگاه مسئله دشواری نبوده است. تمام این ترفندها بههدف ادامه و گسترش تضادها قومی و پر رنگ کردن هویت قومی و نژادی است، مسئله ایکه ناسیونالیستهای قومی در یک چنین مرداب امکان تغذیه و نمو می یابند. همینجا باید تصریح کرد که زمان خشکیدن این مردابها فرا رسیده و تلاش ارتجاعی کرزی و شرکادر پی احیا شرایط گذشته محکوم به شکست است.

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان با حرکت از آزادی و برابری واقعی انسانها خواهان تهیه و باجرا گذاشتن برنامه اسکان کوچیهاست و در عین محکوم نمودن نقش و موضع رژیم درین مسئله، دولت را مکلف به پرداخت غرامت به خانواده های قربانیان و بیجاشدگان میداند. کارگران و توده های زحمتکش این سرزمین همیشه قربانی منافع و اهداف طبقات حاکم بوده اند. آگاهی طبقاتی و وحدت کارگران و زحمتکشان بر مبنای منافع عینی شان یگانه امکان و ضامن بزیر کشیدن

ناسیونالیستها و اسلامیهتهای تبهکار است.

## زنده باد سوسیالیسم!

کمیته اجراییه سازمان سوسیالیستهای کارگری  
افغانستان

اگر مایلید طنین آزادی  
خواهی و برابری  
طلبی در خارج و داخل  
افغانستان تقویت  
گردد، اگر به آزادی  
انسان و برابری کامل  
زن و مرد اعتقاد  
دارید، به سازمان  
سوسیالیست های  
کارگری افغانستان  
بپیوندید!

Asre- Jadid

<http://www.asrejadid.org>

E-Mail:

[editor@asrejadid.org](mailto:editor@asrejadid.org)

Post Giro:

1034513-0

402 58 Gothenburg

Sweden

پس وقت تقسیم جهان من کجا بودم؟  
که هیچ کج دنجی از این همه خانه  
قسمت من بیقرار نشد  
پس این حشرات کجا میخوابند.  
که تا فردا صبح ... باز آفتاب را خواهند دید!  
هی زمستان ذلیل کش ، بی انصاف  
نگاه کن

... آن سوی پل  
کلید دار صندوق صدقات  
با کامیون سنگین ثروت اش میگذرد  
من دارم می میرم  
چراغهایی لابی هتل روشن است  
صدای استکان، یخ، الکل و آواز می آید  
آن سوی دیوارها  
وداع منجمد من است  
با دنیای دشواری  
که هرگز رنگ عدالت را ندیده است.

\*\*\*

به من بگو  
حشرات کجا میخوابند.  
که باز فردا صبح  
آفتاب را خواهند دید  
حقوق بشر، باد، رفرا ند، نفت  
چپاول، دروغ، دموکراسی  
خواب، خاورمیانه، مرگ  
... تنهایی، ترس، تروریسم  
دریغ کلمات علیل  
این همه بی دلیل  
در دهان یاوه چه میگویند؟  
من سردم است.  
من گرسنه ام



## شعری از سید علی صالحی حالا آن سوی این همه جهان

شومینه ها روشن است  
رختخوابها گرم  
سفره ها لبریز  
دستها پر  
دلها خوش و  
دنیا دنیاست برای خودش

\*\*\*

پس وقت تقسیم جهان  
من کجا بودم  
که جز این کارتن خیس و  
این زمستان زمهریر  
چیزی نصیب نشد ؟  
خیابان خیس  
مقوا خیس  
تخته ها، کبریت، حلبی  
چشمها و چکنم ها ... خیس،  
خواب و خیال شما چطور ؟  
حالا خیلی ها  
پشت پنجره ایستاده  
با پیاله ی گرم چایشان در دست  
سرگرم تماشای بارش برف اند  
سرگرم فعل ماضی حرف اند  
و هی از سنگسار عدالت  
احتمال آزادی آدمی سخن میگویند  
من سردم است بی انصاف  
من گرسنه ام بی انصاف  
من بی پناهم بی انصاف